

رسول پویان

زمزمهٔ آبخاران

همین بس است که آزاده ام، انسانم
زالال چشمهٔ مهراست عمق وجدانم
طنین زمزمهٔ سرد آبخارانم
سوار توسن موجم رفیق بارانم
زنیش خار و خس عاشقی نمی‌دانم
چرا که همدم گل همنشین ریحانم
گیاه هرزه نروید در زمین وصل
وفا و مهر و محبت در آن بیفشانم
کلید مخزن اسرار دل اگر داری
ز پشت پردهٔ هفتم به بین نمایانم
صدای غرّش رعدم نمی‌کند بیدار
هنوز در دل خواب خوش زمستانم
زنارو نعمت دنیا مکن قصه فزون
یکی دو روز دگر نیز با تو مهمانم
غنای فقر نگر در طریقت عشاق
گدای میکده ام، لیک فخر سلطانم
بهار بال پرستو نمی‌رود از یاد
شکست گرچه رواق اتاق و ایوانم
به زیر خنجر داعش نمی‌نهم گردن
من از دیار خراسان، کنام شیرانم
دیگر برده نگردم با عرب هرگز
ز پشت رستم و از دودهٔ نریمانم
بگو به مادر افراط و بابهٔ داعش
که جای فتنه نباشد دل خراسانم

ز تیغ طالب پنجابیان ندارم باک

ز فکر طالب و داعش مدام گریزانم

نوای موج هریرود می‌نوازد گوش

اگرچه مدتی دور از دیار یارانم

2015/12/13